

سید علی نبوی

رگ زدن سبزه زار از تجمع آب
بافت های چشمه را
عریان شو
تا آهوها آرام بگیرند
تا جزیره شنا کند...
پیدا کنم اگر این خواب خیس را از تن تو
به چشمان خود باز می گردانم
که نور از تبلور هر قطره می شکند از حرص
سماجت خطوط
صراحت بحرانی ی تن
سرکوفت هر قله
ای شیوه ی معکوس!
با چرخ های تو می تیم
جنون که رگ کشیده تو را نشانه رود
هم از تو برآید و در تو فرو شود
تا پرتغال ها از تن تو بالا روند
تا این کمان
از میان
جابه جا شود
تا شاخه پلنگ بنشیند در کوه
و شهوت وحشی اش را این گونه میوه کند
گره به گره
تنه ای به تنیدن آواز خفاش
که از زوزه ی بادها پیداست
آی طبیعت!
این تن تاریخی ی پریده از ایام!
اگر که در صخره های تو جرمی نمی توانم کرد
در پای سبزه های تنت
آب می شوم...

دوشیزگان آب
اسب های بیلاقی
پاهای خیس پل
به دامن بکارت مرداب
چشمه سازان از خود رفته در این همه انحنای
در تن سنگ ها
نه نمی خواهم
حسرت به دوش حاشیه ها بنشینم
و با صخره ها
به درز موران
از خرده ماهیان گلایه کنم
صعب است حکایت خون من در سنگ
صعب است فرسایش انحنای تن خاک برای هیچ
ناخن خراشیدن بر سنگلاخ
تن کردن تورم به انباشت گوشه هایی که بوگرفته تنهایی
خاک کردن بوسه که کی به کار آید باز
برهنه شو ای ورید تاریخی!
تکان بده به قله های لغزان تنت
و چهل خواهران گیسویت را
به حرامیان بوسه ام بسپار
تن بخیشان و
بخواب جزیره وار در آب
برای تاراج هفت بخت شگفت زده
تا اسب های بیلاقی رد شوند
از نخاع پریشان